

امیرجان (صبوری)

چهره بیاد ماندنی و جاودانه شعر و موسیقی

نویسنده: استاد (صبح)



شهر خالی، جاده خالی، کوچه خالی، خانه خالی.

جام خالی، سفره خالی، ساغر و پیمانانه خالی.

کوچ کرده، دسته دسته، آشنایان عندلیبان

باغ خالی، باغچه خالی، شاخه خالی، لانه خالی.

ابوعلی سینا می گوید: موسیقی علمی است ریاضی که در آن از چگونگی نغمه ها، از نظر ملایمت و تنافر و چگونگی زمان های بین نغمه ها بحث می شود تا معلوم شود که لحن را چگونه باید تألیف کرد.

ابونصر فارابی در احصاء العلوم موسیقی را علم شناسایی الحان می داند که شامل دو علم است: یکی علم موسیقی عملی و دیگری علم موسیقی نظری. امروز نیز این تقسیم بندی در موسیقی وجود دارد. افلاطون در تعریف موسیقی می گوید: موسیقی یک ناموس اخلاقی است که روح و جهانیان و بال به تفکر، و جهش به تصور، و ربایش به غم و شادی، و حیات به همه می بخشد.

بتهوون: موسیقی مظهري است عالی تر از هر علم و فلسفه ی موسیقی در واقع میانجی زندگی عقلانی و احساسی ماست. با گوته درباره من صحبت کنید. به او بگویید به سمفونی های من گوش دهد آنوقت در خواهید یافت به من حق میدهد که بگویم موسیقی گذرگاهی است به دنیای والای معرفت که بشریت را درمیابد و اما بشریت از درکش عاجز است.

نیکلاویچ سروف: موسیقی به خودی خود پررانه ترین هنرهای زیبا بوده، همه طبیعت را شامل میشود. اگر تنها هنرش بنامیم، از ارزش آن کاسته خواهد شد.

موسیقی هنریان احساسات به وسیله ی صداهاست، موسیقی تراوش احساسات و اندیشه‌های آدمی و مبین حالات درونی وی می باشد. موسیقی یا ترانه به هر نوا و صدایی گفته می‌شود که شنیدنی و خوش آیند باشد و انسان را دچار تحول کند. شنیدن یک آهنگ آرام بخش و جذاب می تواند پایان پذیر خستگی روزانه باشد.

صبوری میگفت، خوانده بودم که موسیقی هنریست، آزاد اندیشی، همت بلند، مردانگی، شهامت، همیاری، هم اندیشی و موسیقی طنین از دل برآمده ی است که لاجرم بر دل می نشیند.

امیر صبوری برای دوستداران هنرش، چهره ی شناخته شده و هنرمند تواناست. مخاطبان وی مربوط به یک قوم، ملیت و زبان نیستند. زیرا وی علاوه بر شعر و شاعری به سبک خاص و از توانایی های بی نظیری در هنر موسیقی به شیوه خودش برخوردار است و می تواند هر شنونده را مجذوب صدایش نماید و به سکوت وادار کند.

وی معتقد است، موسیقی طبیعی ترین هنریست که مستقیماً با شنونده طرف است و از این رو نیازمند اقداماتی علمی و آگاهانه است تا بتواند جایگاه ثابت و مردم پسندانه اش را بیابد و با نقش آفرینی قابل قبول موثریت و عظمت خود را بنمایاند. موقعیکه آهنگهای صبوری را گوش میدهم و غرق ریتم موسیقی و صدای دلنشین وی می شوم و فاصله بین خواننده و شنونده برداشت میشود.

گلی در چشم من خوابی سحر شد

غزل شد قصه شد ذوق هنر شد

مگر افسوس ای دنیا که آخر

اسیر جلویی زهر شد نظر شد.

در دهه شصت خورشیدی **امیر صبوری** از دستچین هنرمندانی بود که روزنامه ها، جراید و مجلاتی چون: حقیقت انقلاب ثور، انیس، پیام، جوانان امروز، درفش جوانان، هنر، نگاه، هفته نامه کابل، آریانا، سباوون، زنان از کارکردهای هنریش مینوشتند. صبوری عمر پربارش را در تعلیم و تربیه جوانان هنردوست سپری نمود و همه دست اندرکاران هنر موسیقی به موصوف حرمت و احترام می کردند.

- **حمید گلستانی** آوازخوان غربت نشین وطن میگوید: صبوری شخصیت مهربان و هنرمند جانانه ی است که از کمک به دیگران لذت میبرد و این شیوه را بخشی از رسالت خویش میداند. شخصاً من همیاری های زیادی در کابل و بعدها در شمال کشور و آنطرف آمو دریا داشته ام و همیشه از رهنمود و مشوره های سودمند او بهره برده ام.

صبوری همان طوری که در آهنگش میگوید- (صبوری را صبوری می شناسد) اما منم که افتخار دوستی ایشان را دارم می شناسم که وی بی اندازه شخصیت صمیمی، آرام، برده بار، متواضع و خوش قلب است.

همان وقتها که شهر، شهر کهنه بود

جاده بی خطر، خانه کاهگلی بود
همان شبها پر از لطف و قصه بود
قصه ساده بود، نقل و صندلی بود.. .

محبت اندک اندک، ز دلها پر کشیده
جدایی از زمین تا، ثریا سر کشیده
به یاد خاطرات، گذشته زنده هستم
بیا تو را ببینم، که من رونده هستم.. .

هنوز لبهای تشنه، به آبی تر نگشته
مسافرهای عاشق، دوباره بر نگشته
نه سایبان سردی، که گل شبنم بگیرد
نه آن آغوش گرمی، که آدم دم بگیرد.

- حفیظ وصال یکی دیگر از چهره های مطرح و محبوب، میگفت: صبوری دوست خوب، هنرمند محبوب و شخصیت مطلوب است و من سالهای درازی با وی همکار و هم روزگار بوده ام، زمانیکه در شهرک جوانان گروپ موسیقی گل سرخ را به حمایت بی دریغانه مادی و معنوی سازمان جوانان و با خلایقیت و تلاش فراوان صبوری ایجاد کردیم، صبوری لحظه آرام و قرار نداشت و تا اینکه ارکستر به اوج شهرت رسید و یکی از گروپهای موسیقی بنام در کشور گردید و از امکانات و وسایل بالای برخوردار شد. زمانیکه امیر صبوری آهنگ (دوستت میدارم میدانی یانه؟) را ساخت و به فرید رستگار داد و ثبت فیلمبرداری آن از طریق تلویزیون ملی تمام و به نشر رسید، غوغا بپا کرد و وقتی که من دوباره خوانی کردم شهرت آهنگ دو برابر شد و طی این مدت نه تنها از گیرایی این سرود کاسته نشده بلکه هر روز جان تازه میگیرد و شنویندگان بیشتری را بسویش میکشاند. این آهنگ وسیله هنرمندان افغانی و تاجیکی کاپی خوانی مجدد گردید و تا هنوز علاقمندان خود را دارد. و بعد ها در گروپ گل سرخ، صبوری آهنگهای ماندگاری زیادی را بوجود آورد که هر کدام نقل زبانها شد و از جمله آهنگ:

(قوای سرحدی سنگر گرفته

بروی دشمنان خنجر گرفته)

در هر جا و از هر زبانی شنیده می شد.

- ظاهر رویا آواز خوان جوان و پرکار که با امیر جان صبوری ارتباط تنگاتنگ دارد و چه از نگاه زیست محیطی و چه از نظر هنری و نیز مدتهای هر دو در تاشکند یکجا زیسته اند و اکنون ظاهر(رویا) با کوچ کشی

اجباری به تورنتوی کانادا مسکن گزین گردیده و در مورد صبوری میگوید: زمانیکه من در تاشکند دیپلومات بودم و صبوری عزیز نیز آنجا زندگی مینمود و با هم روابط فراوانی هنری داشتیم و وقعاً، من صبوری را مرد بزرگی یافتم که هیچ زمانی از کار، دوستی، همکاری و رفاقت خسته و دل زده نمی شود و هر وقتی که ضرورت احساس میگردید که وی را ببینیم، آماده و حاضر بود و من شاهد بودم که به چه اندازه از کار کردن و کمک نمودن به دیگران لذت میبرد و آواز خوانانی که از کابل و مزار شریف نزد وی میامدند تا از شعر، کمپوز و هنرش بهره ببرند، صبوری لحظه ی درین کار که وظیفه انسانی خویش میدانست درنگ نمیکرد و هر کسی را به اندازه استعدادش مورد لطف و شفقت هنری قرار میداد.

من به صبوری احترام زیادی دارم زیرا انسانی است، خوش تکلم، خوش قلب، روف، وطندوست، مردم دوست و رفیق نواز و به قول قرارش عمل می کند و دوستان و یاران قبلی اش هنوز برایش عزیز و دوست داشتنی اند. یاران و همزمان دیروزش و اعتقادات گذشته اش را سخت پاس میدارد و با حرمت و احترام نام می برد. از نگاه هنری یک انسان فوق العاده و یک شخصیت ارزنده است و در کشورهای ازبکستان، تاجکستان و همه آسیای میانه از شهرت و نام بلندی هنری برخوردار بوده و همه عزیزش میدارند. سخاوت های که در حقم روا داشته، یکی اینکه از اشعار و کمپوز هایش استفاده نموده ام و دوم، بزرگوارانه آهنگهایش را برایم اجازه داده تا بازخوانی نمایم و ره توشه هنری ام نمایم و اینجا جای دارد که از وی سپاس بی پایان نمایم.

- من (نویسنده) باری با صبوری در منزلش واقع مکروریان کابل، صحبتی داشتیم و وی درباره موسیقی میگفت: آنجا که قلب وجود ندارد، یقیناً موسیقی نیز وجود ندارد و موسیقی از قلبی برمیخیزد و لاجرم بر قلبها می شیند. من در موسیقی گم شده ها را میابم و ناشنیده ها را میشنوم. زمانی بیشتر از موسیقی لذت میبرم که در کمک و همیاری در تصنیف، آهنگ و موسیقی، نسلهای جدید را کمک و همیاری نمایم.

چنین بود که طی دهه شصت بی دریغانه و سخاوتمندانه جوانانی فراوانی را تربیت و پرورش داد. همین اکنون نیز خیلی از جوانان از همیاری و سخاوت صبوری بهره میبرند و وی هر آهنگی را که میسازد و بی درنگ به قول معروف گل می کند. همین آهنگها و اجرا های بیادماندنی و با احساس صبوری است که از وزن بالا و از کیفیت بی همتا بهره دارند و با گذشت سالها هنوز نقل مجلس و قند محافل و مجالسی هنری است: (شهر خالی، جاده خالی، کوچه خالی، خانه خالی - جام خالی، سفره خالی، ساغر و پیمان خالی)، (خنده های تو وقتی که یادم می آید - هوش پرک میشم اگو پک می شم - زره زره می شم)، (خدا نکند از کنار ما رفته رفته بر نگردي - یادم نمیره لحظه وداع چشمه چشمه گریه کردی - یاد تو بخیر ای غزل شنو - عمر تو دراز ای همیشه نو)،

(هنوز اول عشق است - سفر دنباله دارد - ترا نادیده رفتم - دل از من گله دارد)،

(آستین کهنه داشتیم از ما گذشتی - از من و از دل من یکجا گذشتی)؛

(اگر شبها شب یلدا اگر روزها پر از غم بود - قناعت بود و صبوری بود اگر بسیار اگر کم بود)

صبوری به وطن و مردمش سخت پابند و پا برجاست و این اعتقاد در سرود ها و اشعارش مشهود و هویداست. او عقیده دارد که موسیقی زبان گویا و تلاش پویا است باید با نو آوری، نو گرایی و به تحول بنیادینش گام برداریم.

تا جوانی می رسد غم بر سر غم می رسد
رنج و درد و عاشقی همیشه با هم می رسد
به یکی صبر زیاد به دیگری کم می رسد
مگر ای سنگ صبور، مسافری از ره دور
کوه به کوه نمی رسد آدم به آدم می رسد
غنچه ها گل می کند، گلشاخه ها می شکند
دل و دلخانه ی ما جدا جدا می شکند
بال مرغ بخت ما روی هوا می شکند
تا شب از خستگی قافله آگاه می شود
مهربانی غزل ما مصرف راه میشود
خرمن خاطره ها به زیر پا، گاه می شود
صبر ما سر می رود بانگ اسیری می رسد
فصل پیری می رسد بهانه گیری می رسد
نا صبوری پا به پای نا گزیری می رسد.

امیرجان صبوری از جوانی به هنر آواز خوانی رو آورده است. صبوری نه تنها هنرمند موفق بلکه کمپوزیتور و شاعر بلند مرتبه نیز است. صبوری در ادرسکن هرات زاده شده و از اندک هنرمندانی است که آهنگهای مست و غمین، تصنیف های دلنشین و اشعار نازنینش، او را در هنر موسیقی ماندگار نموده است. امیر صبوری آوازخوان پرآوازه و شاعر بلند مرتبه کشور در سال ۱۳۶۰ خورشیدی، ارکستر **گل سرخ** را بنا نهاد که در آنجا هنرمندانی چون وجیهه و فرید رستگار، حفیظ وصال، عبدالاحد سحر، محمود کامن، کبیر متین، شریف ساحل، نعیم امیری . . . را در موسیقی همیاری نمود و گروه موسیقی گل سرخ از شهرت و محبوبیت زیادی برخوردار گردید.

صبوری در سال ۲۰۰۵ میلادی با عرضه آلبوم "زندگی همین است" بار دیگر غوغا آفرید. صبوری در سال ۱۳۵۵ خورشیدی، ازدواج نموده و سه پسر به نام های سینا، الیاس و اجمل و یک دختر دارد. صبوری پس از بیست سال زندگی در خارج از کشور، سفرهایی به افغانستان داشته است.

صبوری میگوید: از حدود چهل سال قبل به هنر آواز خوانی آغاز کرده ام. بیشتر از یک صد و پنجاه پارچه آهنگ در رادیو تلویزیون کشور ثبت نموده ام که حدود بیست و پنج پارچه آن تلویزیونی می باشد. به صورت

مجموعی بیشتر از شش صد پارچه آهنگ ساخته ام. اولین آهنگم دختر هیری بود و در سال ۱۳۵۰ خورشیدی در فیستیوال ملی که به مناسبت استرداد استقلال کشور در کابل راه اندازی شده بود، برنده جایزه فیستیوال شد.

اگر شبها شب یلدا اگر روزها پر از غم بود
قناعت بود و صبوری بود اگر بسیار اگر کم بود
همو شبها همو کابل بر ایم مثل عالم بود
تو بودی در کنار من دلم جمع بود، دلم جمع بود
کسی در فکر یارش بود کسی دنبال کارش بود
خماری را خمارش بود شکاری را شکارش بود
کسی مستانه می میزد به بام خانه نمی میزد
کسی از بابت دنیا نه می ترسید نه ری میزد
دانه دانه باران می بارید سوی باغ بالا میرفتیم
گاهی با تماشای مهتاب در کنار دریا می رفتیم
به چشم خسته خوابی بود به جام تشنه آبی بود
به شهر عشق و عیاری حریفی با حسابی بود
جدایی خواب را دزدید زلالی آب را دزدید
از آن شبهای مهتابی کسی مهتاب را دزدید.

صبوری شعری می سراید که بازگو کننده دردها و رنجهای مردم سرزمینش و ممثل مصائب انسان های معاصر است.

شهر خالی، جاده خالی، کوچه خالی، خانه خاله . . . جام خالی، سفره خالی، ساغر و پیمان خالی این آهنگ را بارها شنیده ایم و برای نخستین بار شعر و آهنگ را صبوری در سال ۲۰۰۵ سرود و بعدها، دهها خواننده ی پارسی زبان این آهنگ دلنشین را تکرار و بازخوانی کردند.

صبوری یکی از آوازخوانان دوست داشتنی و محبوب کشور است که همیشه در آهنگهایش، جنگ، بی وطنی و غربت حرف اول رامیزند. وقتی صدای گرم او را با کلماتی که خود همچون نگین الماس دور هم می پیچد، و تو شنونده اش را به رویا و خاطرات تلخ و شیرین میبرد. او در تصنیف ها و اشعار خود کلمات صاف و ساده، جملات عام فهم و به زبان مردم سرزمینش می سراید. آنچه به همه این ارزشها رنگ و رونق میدهد، گذشت زمان و گسست حوادث نتوانسته روح سرکش او را رام نماید و در عشق و ایمان او کوچکترین خدشه ی وارد کند.

آهنگهای صبوری حکایتگر غم و درد است، زمانیکه دردمندان می سراید و تو احساس میکنی که ریتم آهنگها درد دارد و مایوسانه فریاد میکشد و بتو میگوید: متاسفم تقدیر را چنین نوشتند که آواره و با کوله بار تلخی و درد

بر دوش از دیاری به دیاری و گویی مقدور است آنانیکه در چشمانشان ذره ترحمی، شفقتی، لطفی و همدردی و همیاری سوسو نمی زند و از خانه و کاشانه ات رانده اند و لحظه ی بر غم غربت بی اندیشیم و لبخند تلخی بر لب آوریم و از وحشت و بربریت بگویم.

ادواردو گالیانو، نویسنده ی نامدار آمریکای جنوبی، در کتاب آغوش های خود می نویسد: هیچ پوششی نمی تواند زباله ی خاطره را بپوشاند. شکنجه های که انسان آواره دیده، نامردمی هایی که از سر گذرانید، رنج و شوربختی و دربدری در کشورهای مختلف چیزی نیست که با چند قرص و آمپول درمان شود.

آری صبوری بیشتر از درد فریاد کشیده و از غربت و دوری سروده است وی در دیار و سرزمین دیگری در غربت سنگین و جان گداز، جایی که حتی یک نفر، با نگاهی مهربانانه بتو نمی بیند و از در و دیوار و از نگاهی آدمها، فقط بیگانگی و نامهربانی میبارد. وی با کوله باری از غربت به دوش و پا به پای صبح تا آن فرادهای دیگر تا دروازه ی شهر دیگر تا مردم دیگر، اشعار سرود، آهنگهای تنظیم نمود و دردمندان و شجاعانه چیغ کشید. صبوری هم مثل سایر هموطنانش، هجرت و مسافرت دیده است و از مهاجرت و درد دوری و غربت فریاد سر داده و غمناکه سروده است:

شهر خالی، جاده خالی، کوچه خالی، خانه خالی

جام خالی، سفره خالی، ساغر و پیمان خالی

کوچ کرده دسته دسته آشنایان عندلیبان

باغ خالی، باغچه خالی، شاخه خالی، لانه خالی

وای از دنیا که یار از یار می ترسد

غنچه های تشنه از گلزار می ترسد

عاشق از آوازه دیدار می ترسد

پنجه خنیاگران از تار می ترسد

شهسوار از جاده هموار می ترسد

این طبیب از دیدن بیمار می ترسد

سازها بشکست و درد شاعران از حد گذشت

سال های انتظاری بر من و تو بد گذشت

آشنا نا آشنا شد، تا بلی گفتم بلا شد

گریه کردم ناله کردم حلقه بر هر در زدم

سنگ سنگ کلبه ویرانه را بر سر زدم

آب از آبی نجنبید خفته در خوابی نجنبید

چشمه ها خشکید و دریا خستگی را دم گرفت

آسمان افسانه ما را به دست کم گرفت
جام ها جوشی ندارد، عشق آغوشی ندارد
بر من و بر ناله‌هایم هیچ کس گوشی ندارد
باز آ تا کاروان رفته باز آید باز آ تا دلبران ناز ناز آید
باز آ تا مطرب و آهنگ و ساز آید تا گل افشانان نگاری دل نواز آید
باز آ تا بر در حافظ سر اندازیم
گل بیفشانیم و می در ساغر اندازیم.

صبوری شاعر، آوازخوان و آهنگ سازی است که ظریفانه حرفهای ناگفته را بگوش مردمش میرساند.
آنچه هنر صبوری را جاودانه و ماندگار و جلایش و درخشش میبخشد، وفا به زادگاهش، درد مردمش، پایداری به
تفکر و اندیشه اش و صداقت به راه و آرمانش است. یکی از ویژه گی های آهنگهای صبوری، در این است که
غم عمیق و اندوه رقیق در کارهای هنری و صدای رسایش وجود دارد. اما با وجود همه دردها، رنجها،
مصیبتها و سیه روزیها، امیدی بزرگی در تفکر و اندیشه اش موج میزند و همین امید است که وی را محکم و
استوار نگهداشته است و قدرت فریاد را به او هدیه نموده است. زندگی پر از درد و رنج، هنرش را قوت بخشیده
و حوصله و شکیبایی را نوید داد و چنین است که در موسیقی و صدا و آهنگهای صبوری امید و خوشبینی موج
میزند. صبوری، زاده حوادث بزرگی است که کشورما در طول این چند دهه از سر گذشتانده است. او همراه با
هنرش، درین کوره داغ پخته شده است.

همو وقتها که شهر، شهر کهنه بود
جاده بی خطر خانه کاهگلی بود
همو شب ها پر از لطف و قصه بود
قصه ساده بود نقل و صندلی بود
در همان خانه های خام، عشق پخته داشتیم
بروی عشق خود پاه نمی گذاشتیم
محبت اندک، اندک زدلها پر کشیده
جدایی از زمین تا ثریا سر کشیده
بیاد خاطراتی گذشته زنده هستم
بیا ترا ببینم که من رونده هستم
هنوز لب های تشنه به آبی تر نگشته
مسافرهای عاشق دوباره بر نگشته
به سایبان سردی، که گل شبنم بگیرید

نه آن آغوش گرمی که آدم دم بگیرد.

عمیقاً توجه کنیم، از شخصیت فرهنگی و هنری او بیشتر آگاه خواهیم شد. اما در پهلوی این همه شهامت و شجاعت همچنان که قبلاً اشارات داشتم، غم و غصه ی فراوانی روحش را میفشارد. من باری به صبوری گفته بودم:

ما از فراریانی هستیم که از جهنم تفنگ و بنیاد گرایی فرار کرده ایم به امید صبحی و روزی بدون نشویش و زندگی بدون دغدغه، ما از آنجایی آمدیم که عشق و دوست داشتن جایی نداشت، از آنجایی که گل هستی و محبت زیر پاها لگد مال شده و هیچکس را فریاد رسی نیست. ما از آنجا آمدیم که شلاق میزد نه بر تن ستمگر، بر بدن مظلوم ترین قشر جامعه یعنی هنرمندان، نویسندگان، شاعران و میهن دوستان. ما نسلی هستیم سوخته که از طراوت و شادابی جوانی چیزی نفهمیدیم، از سرزمینی که بساط شلاق زدن، به دار کشیدن، بستن و بردن تنها خاطرات سوخته از دوران جوانی ما است و تنها این تصاویر از ایام شگفتن در ذهن ها باقی مانده است. امیر صبوری سر شور داد و به نقطه خیره شد و متوجه شدم که غمی بزرگی او را میفشارد و من روی صحبت را بجانب دیگری کشاندم تا بیشتر ازین مایوسش نکنم و دیدم نگاه دزدیده اش بازگو کننده درد و رنجهای بسیاری است.

اگر مگر شد جدایی درد سر شد

غم های دنیا همه از بد بد تر شد

گل های باغ آرزوها بی ثمر شد

کتاب عشق و عاشقی زیر و زیر شد...

در پیش چشمت سری ستاره خم شد

با دیدن تو غم زمانه کم شد

اما جدایی آمد و نوبت غم شد

دنیا همه دل خستگی شد، بد رقم شد...

امیرجان صبوری آهنگساز و آوازخوان شناخته شده و محبوبی است که آهنگ های زیبایی از خود به یادگار گذاشته و برای بسیاری از آواز خوانان کشور و بیرون از مرزها آهنگ ساخته است. صبوری تصنیف های اغلب آهنگ هایش را نیز خودش ساخته است و همچنین کمپوز و تصنیف آهنگهایی را که برای دیگران ساخته نیز از خود اوست. طی سالیان آخر آهنگ های که امیر صبوری ساخته و دیگران خوانده اند بی درنگ گل کرده و ماندگار شده است. ازین خوان نعمت ظاهر رویا، شریف ساحل، توابع آرش، احمد شاه مستمندی، حبیب، .. مستفید شده اند، صبوری میگوید: شکیب همدرد جوان خوش صدا و با استعدادیست که از میان چندین هزار جوان که در اولین پروسه ستاره افغان اشتراک نموده بودند، انتخاب گردید. به تقاضا و سفارش دوست بسیار خوب و هنرپرور، آقای کامگار و علاقه خودش به کارهایم، به ازبکستان نزد من آمده و من چند آهنگی را از ساخته های

خود برایش آماده ساختم. این آهنگها بشکل تصویری اخراً از تلویزیون های کشور به نشر رسید، خوشبختانه با اجرای آهنگهای من، شکیب همدرد واقعاً به ستاره تبدیل شد. همچنان هنرمندان مشهور و محبوب تاجیکستان نیز از ساخته های وی استفاده کرده اند. آهنگی بنام عزیز دل را به ظفر جاوید ساخت که شهرت بسزایی را نصیب شد. صبوری با آهنگهای آرام و پر سوز دارای مکتب و سبک منحصر به فرد است.

هنوز در پختگی ها خام خامی ای دل ای دل
تو مثل قصه های ناتمامی ای دل ای دل
یکی از غم میترسد یکی ترسی ندارد
یکی هر لحظه عاشق یکی عاشق همیشه
بگو آخر تو ازین ها کدامی ای دل ای دل
گهی اینجا گهی آنجا نشستی
گهی پایین گهی بالا نشستی
دل ای دل غیر کنج سینه ی من
نشستی هر کجا بی جا نشستی
تو باور کن باور کن دل ای دل
که راز عاشقی پنهان همیشه
دل ای دل ما اگر با هم نباشیم
غم این زندگی آسان نمیشه.

امیر صبوری اکنون در ازبکستان زندگی میکند و در آنجا نیز با هنرمندان همکاری هنری دارد. آنچه به شخصیت هنری صبوری صیقل ویژه ی میبخشد، وفاداری بی خدشه به زادگاه و به انسان کشورش است و او به رفاقت، همدلی، همیاری، دوستی، همرنگی و محبت پایبند است.

شهباز ایرج از صبوری میپرسد: در دوران گذار از صحرای سوزان تغییرات فرهنگ کُش سالهای دراز بعد از ۱۳۷۱ خورشیدی- تا کنون، چگونه توانستید که آتش مقدس هنری تان را چنین زنده نگه دارید، در چیست؟
صبوری بجواب پرسش وی میگوید - غربت تلخی که دامنگیر من و یارانم گردید، با اندکی استعدادی که دارم، همه به سرود و ترانه تبدیل شد و من خواستم با این سرودها دل خود و همدلان خود را تسلی ببخشم. فقط همین.
منیژه آوازخوان دوست داشتنتی و همیشه ماندنی تاجیکستان با خواندن آهنگ شهرخالی، جاده خالی، خانه خالی به شهرت و محبوبیت فراوان رسید و نامش مرزهای کشور ها را شکست. منیژه تنها ستاره موسیقی مدرن تاجیکستان است که آهنگهای صبوری را بسیار با کیفیت و با عظمت بازخوانی نموده و همین ذوق و شهرت و محبوبیتش بود که منیژه به افغانستان رفت و برای مردم هم زبان و هم نژادش مستانه و جانانه خواند. برگزاری کنسرت های بی سابقه او در شهر های کابل و مزار شریف را معتبر ترین خبرگزاری های جهان گزارش کردند.

یک رسانه آمریکایی نوشته بود- هر دو کنسرت تحت تدابیر شدید امنیتی برگزار شد. علی رغم قیمت نسبتاً گران تکت (حدود ۴۰ دالر) تالارها پر از تماشاچیان بود. این نخستین مورد از هنرنمایی یک زن بود، طی بیش از بیست سال اخیر در جامعه که هنوز بنیادگرایان و جنگ سالاران از زور و افراطگرایی سخن میگویند، برگزار گردید.

شهر خالی، جاده خالی، کوچه خالی، خانه خالی
جام خالی، سفره خالی، ساغر و پیمان خالی
کوچ کرده دسته دسته آشنایان عندلیبان
باغ خالی، باغچه خالی، شاخه خالی، لانه خالی...
سازها بشکست و درد شاعران از حد گذشت
سالهای انتظاری بر من و تو بد گذشت
آشنا نا آشنا شد، تا بلی گفتم بلا شد
گریه کردم ناله کردم حلقه بر هر در زدم
سنگ سنگ کلبه ویرانه را بر سر زدم
آب از آبی نجیبید خفته در خوابی نجیبید
چشمه ها خشکید و دریا خستگی را دم گرفت... .

شبم ثریا هنرمند مشهور و محبوب تاجکستان با آهنگی از ساخته های صبوری شهرتش دوچندان شد.
خانم شبم ثریا یکی دیگر از خوانندگان محبوب موسیقی پاپ و رقص تاجیکستان است. بانو ثریا بعد از بازخوانی آهنگهای افغانی به عنوان بهترین خواننده سال ۲۰۰۶ در تاجیکستان انتخاب شد. شبم ثریا در کشورما نیز محبوبیت دارد، بیشتر به این خاطر که به بازخوانی برخی از آهنگهای معروف، یار سبزینه، تا ترا دیدم، از کدامین سفر (امیر جان صبوری) پرداخته است.

هنوز اول عشقه
سفر دنباله داره
تورا نادیده رفتم
دل از من گله داره
خدا روزشه بیاره
ترا ببینم دوباره... . ترا ببینم... .

ماهره طاهری هنرمند خوش آواز و مقبول تاجکستان سرود (میلش) که شعر و کمپوز آهنگ از صبوری، را خواند و به شهرت بالای دست یافت و این آهنگ پله های ترقی را برای خانم ماهره پیمود و از وی چهره دوست داشتنی ساخت.

تو اگر از دل ما خبر نداری میلش
تو اگر بسوی ما نظر نداری میلش
تو اگر عشق مرا بسر نداری میلش
من اگر بی تو همیشه بیقرارم میلش
من اگر جز تو کسی دیگر ندارم میلش
من اگر مثل همیشه انتظارم میلش.. .
تو هوای تو بلند است مثل دره های ورزاب
مانند ستاره روی شانه های مهتاب
منم آن همیشه عاشق مانده در دام دقایق
به دنبال محبت مثل اول مثل سابق
هرچه باشی همه دنیای منی
مقصد امروز و فردای منی.. .
یادم آید که میگفتی تو برایم بهترینی
تو برای خاطر من اولین و آخرین
همه آن گیهای زیبا رفته از یاد تو اما
من ماندم و این دل، دل خسته دل تنها
هرچه باشی همه دنیای منی
مقصد امروز و فردای منی
من اگر بی تو همیشه بیقرارم میلش
من اگر جز تو کسی دیگر ندارم میلش
من اگر مثل همیشه انتظارم میلش
میلش که به ما وفا نکردی
درد دل ما دوا نکردی میلش
میلش که به پاس آشنایی
کاری تو به میل ما نکردی.

دوست ایرانی در سایت پرشین در مورد آهنگ سرزمین من که شعر و آهنگ از ساخته های صبوری و داوود سرخوش با صدایی گیرا و دلنوازش خواند که قلبها را تسخیر نمود، مینویسد:

«سرزمین زادگاه و آشیانه بی فراموش نشدنی است که بو، رنگ، نور، آیین و فرهنگ آن به مردمش شناسنامه و هویت داده و در آنها ریشه می کند. سرزمین بانگ زیبایی است که هر که آن را بشنود، به رویا های خود باز می گردد.

آری دوست گرامی، سرزمین مهر مادریست که هر چقدر که از آن دور باشی نیز هرگز از دل برون نمی رود. به تازه گی ترانه زیبایی از «دریا داور» خواننده و هنرمند ارجمند ایرانی به نام «سرزمین من» با لهجه شیرین پارسی دری شنیدم که برایم بسیار زیبا و دلنشین بود. افزون بر هنر خوانندگی دریا که زیبایی آن بر زبان نمی گنجد، پژواک نوای سرزمین من، روان مرا که در ژاپن (جاپان) زندگی می کنم را همراه با وزش باد به سرزمین باستانی و زادگاه خود ایران برد. ولی نمی دانم که چرا پس از شنیدن این ترانه بسیار زیبا، اندوهی ژرف مرا فرا گرفت. چیزی نا آشنایی در درون قلبم جا گرفته بود که با سرزمین پر امید و پرتوان ما ایرانیان همخوانی نداشت. با جستجوی کوتاهی فهمیدم که این ترانه را «امیر جان صبوری» ترانه سرای افغانی برای میهن خود افغانستان سروده که سالها در جنگ و رنج و فغان است.

ملودی، ریتم و نام زیبای ترانه «سرزمین من» مرا به این اندیشه برد که با قلم ناتوان خود سروده آن را نوسازی کرده و آن را با شناسنامه سرزمین خود ایران کهن و پر افتخار همساز کنم. پس از چندی اندیشه، سروده نویی را درست کردم و آن را برای خواندن به دست همسر ژاپنی (جاپانی) خود دادم که افزون بر علاقمندی به فرهنگ و هنر ایرانی، با فن موسیقی نیز بیگانه نیست.»

بی آشیانه گشتم خانه به خانه گشتم

بیتو همیشه با غم شانه به شانه گشتم

عشق یگانه من از تو نشانه من

بی تو نمک ندارد شعر و ترانه من

سرزمین من

خسته خسته از جفایی سرزمین من

بی سرود و بی صدایی سرزمین من

درد مند و بی دوايي سرزمین من

سرزمین من

کی غم تو را سروده؟ سرزمین من

کی ره تو را گشوده؟ سرزمین من

کی به تو وفا نموده؟ سرزمین من

سرزمین من

ماه و ستاره من راه دوباره من

در همه جا همیشه بی تو گزاره من
گنج تو را ربودند از بهر عشرت خود
قلب تو را شکسته هر که به نوبت خود
سرزمین من
مثل چشم این ستاره سرزمین من
مثل دشت پرغبار سرزمین من
مثل قلب داغدار سرزمین من.

امیر صبور طی سالیان نزدیک کنسرتها و نشستهای هنری در حیرتان، مزار شریف و شیرغان داشت که همه خاطره برانگیز و ماندنی شده اند. بدون گزاره گویی صبوری محصول تحول اجتماعی عبور از دنیای کهنه، به فضای جدید است و این تحول را بهتر از هر کس دیگری در آثارش، نقش داده و تمثیل کرده است. از جانبی هم متانت شخصی او، بر عروج هنری اش بی تاثیر نبوده است، او در پی شهرت گذر او ناپایدار و به نرخ روز نیست.

تو از شهر خورشید به این جا رسیدی
تو چون بوی گندم نشاط آفریدی
تو در صفحه غصه ها خط کشیدی
ترا میپرستم ترا صادقانه
ترا میپرستم ترا بی بهانه
ترا میپرستم ترا عاشقانه
تویی خواهش من تویی حاجت من
تویی مثل خواب و نفس عادت من
تو در زخم دل های ما مرحم استی
تو تنها ترین خسته را همدم استی
تو عطری لطیف گل مریم استی
تو مثل حقیقت به دل ها نشست
تو در پیکر شعر فردا نشست
تو بر دیده و دل چه زیبا نشست.

آهنگهای صبوری که ماندگار شد:

- در چمن میهن خاری نمانده
- زندگی همین است
- شب یلدا
- کوه به کوه نمی رسد، آدم به آدم می رسد
- همان وقتها که شهر، شهر کهنه بود
- برای دلبر میهن بخوانم / به یاد خوشه و خرمن بخوانم
- شهر خالی
- دلم چون موج می لرزد، چه موجی موج پر حسرت
- بگو با من بگو یار مسافر
- آستین کهنه داشتیم از ما گذشتی
- برو که دلتنگم
- آهنگ "من و تو" یکی از بهترین های صبوری.
- عسل عسل شد.

www.esalat.org